

نظارت قضایی و رویکردهای دیوان عالی فدرال آمریکا در تفسیر قانون اساسی در پرتو تحولات سیاسی و اجتماعی

توکل حبیب‌زاده*

استادیار دانشکده‌ی معارف اسلامی و حقوق دانشگاه امام صادق(ع)، تهران، ایران

پذیرش: ۱۳۹۳/۱۰/۲۳

دریافت: ۱۳۹۳/۸/۱۵

چکیده

نوشته‌ی حاضر با بررسی یکی از موضوعات مهم حقوق اساسی آمریکا به این مسئله می‌پردازد که چگونه مرجع دادرسی اساسی می‌تواند با ارائه‌ی تفسیرهای مترقی از قانون اساسی در پویایی و ارتقای ظرفیت آن برای پاسخگویی به تحولات سیاسی و اجتماعی ایفای نقش کند؛ همچنان‌که دیوان عالی با تفسیرهای خود تغییراتی را در نظام سیاسی آمریکا ایجاد کرده و شاید در سایه‌ی همین امر قانون اساسی این کشور نیازمند بازنگری جدی و ساختاری نبوده است. بدین ترتیب، نوشته‌ی حاضر ضمن اشاره‌ی اجمالی به چیستی و قلمرو نظارت قضایی و صلاحیت دادرسی اساسی در حقوق اساسی آمریکا [۱]، اصول مورد استناد و رویکردهای تفسیری دیوان عالی فدرال آمریکا را مرور کرده [۲] و بر مبنای این رویکردها چگونگی تفسیر قانون اساسی توسط دیوان عالی در پرتو تحولات سیاسی و اجتماعی را تحلیل می‌کند [۳]. این پژوهش، تحقیقی توسعه‌ای-کاربردی است که در عین توجه به تبیین یکی از موضوعات حقوق اساسی تطبیقی، می‌تواند در مطالعات حقوق اساسی به‌ویژه تفسیر قانون اساسی مؤثر واقع شود.

کلیدواژه‌ها: تفسیر قانون اساسی، دیوان عالی فدرال، رویکردهای تفسیری، قانون اساسی آمریکا، نظارت قضایی.

* E-mail: Thabibzadeh@gmail.com

مقدمه

قانون اساسی در همه‌ی نظام‌های سیاسی، منشور حکومتی و دربردارنده‌ی قواعد و مقررات بنیادی در زمینه‌ی انتقال و اجرای قدرت و نیز تنظیم روابط حکومت با شهروندان محسوب می‌شود که نظام تقنینی، اجرایی و قضایی و ساختارهای مربوط بر مبنای آن پایه‌ریزی می‌شوند و شکل می‌گیرند. به همین دلیل به‌منظور مصون داشتن آن از هیجانات و تغییرات زودگذر سیاسی، بازنگری در قانون اساسی، تابع شیوه‌ی خاص و تشریفات پیچیده‌ای است و یکی از دلایل برتری آن بر قوانین عادی و سایر اعمال هنجاری نیز همین مسئله است. اغلب قوانین اساسی نوشته‌شده از نظر بازنگری انعطاف‌ناپذیرند (قاضی، ۱۳۸۴: ۴۴). این در حالی است که نظام‌های سیاسی در مواجهه با بحران‌های سیاسی و اجتماعی باید بتوانند به راه‌حل‌های مقتضی مبتنی بر اصول قانون اساسی دست یابند.

قانون اساسی آمریکا نیز از این امر مستثنا نبوده و به‌سختی قابل بازنگری است؛ زیرا الزامات ماده‌ی ۷ آن (تصویب اصلاحیه‌ی قانون اساسی از سوی سه‌چهارم مجالس ایالتی) به‌آسانی تحقق نمی‌پذیرد و به همین دلیل قانون اساسی مزبور از سال ۱۷۸۷ تاکنون تنها بیست‌وهفت بار و در بیشتر موارد به‌صورت جزئی بازنگری شده است، ضمن آنکه ده اصلاحیه‌ی اول آن مربوط به حقوق و آزادی‌های فردی، موسوم به «منشور حقوق (بشر)»^(۱) در سال ۱۷۹۱ به‌صورت متمم به قانون اساسی اضافه شده است و در واقع بخشی از متن اصلی محسوب می‌شوند.

سازوکار «نظارت قضایی»^(۲) ضمن تضمین صیانت از قانون اساسی، از آن‌جا که عملاً با تفسیر اصول آن همراه است، موجب سازگاری و انطباق آن با تحولات سیاسی و اجتماعی می‌شود. قانون اساسی قدیمی و مجمل آمریکا به یمن همین سازوکار و تفسیرهای مترقی و متناسب با نیازها و تحولات سیاسی و اجتماعی از سوی دیوان عالی فدرال آمریکا (دیوان عالی)، همچنان از ظرفیت‌های لازم برای تنظیم روابط درون‌سازمانی نهادهای حکومتی و روابط برون‌سازمانی این نهادها با مردم در یک جامعه‌ی سیاسی فدرال در سطوح مختلف ایالتی و فدرالی برخوردار شده است. دیوان عالی با ارائه‌ی تفسیرهای پویا از قانون اساسی، تغییراتی را در چارچوب ساختارهای موجود، در نظام سیاسی آمریکا ایجاد کرده است، به‌گونه‌ای که نیروهای رقیب نیز منافع و دیدگاه‌های خود را در همین چارچوب، در نتیجه‌ی نقش دیوان عالی در تفسیر قانون اساسی، تعقیب می‌کنند (Rogoff, 2011: 9).

دیوان عالی طی بیش از دو قرن گذشته در مواجهه با رویدادهای مختلف سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در جامعه‌ی رو به توسعه‌ی آمریکا با رویکردهای مختلفی متناسب با دغدغه‌های

کلان نظام سیاسی به تفسیر قانون اساسی مبادرت کرده است. در طول سده‌ی اول شکل‌گیری نظام سیاسی نویناد آمریکا ضرورت امر ایجاب می‌کرد که نهادهای فدرال تقویت شود و در عین حال به‌منظور اطمینان‌بخشی به ایالت‌ها در تأمین منافع آن‌ها، آداب و رسوم ایالتی از طریق قانونگذاری در کنگره مورد تعرض قرار نگیرد، حتی اگر در مواردی مانند برده‌داری، این امر به بهای نقض حقوق و آزادی‌های عمومی تمام می‌شد (هامون و وانیر، ۱۳۸۳: ۱۲۴). اما در دوره‌های بعد دیوان عالی به قهرمان حمایت از حقوق و آزادی‌های عمومی تبدیل می‌شود و ضمن تأیید سیاست تبعیض مثبت دولت، سعی می‌کند در از بین بردن زمینه‌های تبعیض در جامعه‌ی آمریکا گام‌های مثبتی بردارد (لازار، ۲۰۰۵).

این پژوهش، تحقیقی توسعه‌ای-کاربردی است که در عین توجه به تبیین یکی از موضوعات حقوق اساسی تطبیقی، می‌تواند در مطالعات حقوق اساسی به‌ویژه تفسیر قانون اساسی مؤثر واقع شود. درباره‌ی پیشینه‌ی تحقیق نیز باید گفت که در برخی نوشته‌ها مانند کتاب‌های حقوق اساسی که جنبه‌ی آموزشی صرف دارند، به بیان کلیات مربوط به حقوق اساسی ایالات متحده از جمله دادرسی اساسی پرداخته شده و در مقالات علمی چاپ‌شده نیز بیشتر روش‌های تفسیری دیوان عالی به‌صورت نظری و شیوه‌های درخواست بررسی مطابقت قوانین با قانون اساسی و نحوه‌ی رسیدگی دیوان بررسی شده است. اما نوشته‌ی حاضر به این مسئله می‌پردازد که چگونه مرجع دادرسی اساسی می‌تواند از طریق ارائه‌ی تفسیرهای مترقی از قانون اساسی در پویایی و ارتقای ظرفیت آن برای پاسخگویی به تحولات سیاسی و اجتماعی ایفای نقش کند، همچنان‌که دیوان عالی با تفسیرهای خود تغییراتی را در نظام سیاسی آمریکا ایجاد کرده و شاید در سایه‌ی همین تفسیرهای مترقی و پویاست که قانون اساسی این کشور نیازمند بازنگری جدی و ساختاری نبوده است. بدین ترتیب، نوشته‌ی حاضر ضمن اشاره‌ی اجمالی به چیستی، صلاحیت و قلمرو نظارت قضایی در حقوق اساسی آمریکا [۱]، اصول مورد استناد و رویکردهای تفسیری دیوان عالی را مرور کرده [۲] و بر مبنای این رویکردها چگونگی تفسیر قانون اساسی توسط دیوان عالی در پرتو تحولات سیاسی و اجتماعی را تحلیل می‌کند [۳].

۱. چیستی، صلاحیت و قلمرو «نظارت قضایی»

۱-۱. چیستی نظارت قضایی

قانون اساسی هم به لحاظ شکلی و هم به لحاظ ماهوی برترین هنجار در نظام‌های حقوقی است که نهادها و ترتیبات ساختاری نظام‌های سیاسی را تدارک می‌بیند. اصولاً تدوین و تصویب قانون اساسی «عمل تأسیسی» است تا تقنینی، و نهاد واضع آن به «قوه‌ی مؤسس»

موسوم است. اعمال «تأسیسی» همانند اعمال «تقنینی» ماهیت هنجاری دارند و هر دو برآمده از حاکمیت‌اند، ولی قواعد قانون اساسی قاعداً به دنبال حوادث بسیار مهم سیاسی مانند ایجاد کشور جدید پدیدار می‌شوند و «لذا این‌گونه اعمال هنجاری در برترین سطح ظهور اعمال حاکمیت‌اند، درحالی‌که اعمال قانونگذاری، امری روزمره و دائمی و همچون واکنشی در جهت پاسخگویی به نیازهای مستمر و متحول جامعه است» (قاضی، ۱۳۷۱: ۴۵). بنابراین، اصل سلسله‌مراتب قوانین و برتری قانون اساسی بر کلیه اعمال هنجاری از جمله قوانین مصوب قوهی مقننه ایجاب می‌کند که قواعد مندرج در قانون اساسی بر سایر قواعد برتری داشته باشد، در غیر این صورت نظام حقوقی انسجام خود را از دست خواهد داد. قوهی مقننه اصولاً در محدوده‌ی تعیین‌شده توسط قوهی مؤسس در قانون اساسی می‌تواند قانونگذاری کند و این امر منافاتی با اصل حاکمیت مردم ندارد.

اصل و ضرورت نظارت بر قوانین در بیشتر نظام‌های حقوقی امری پذیرفته‌شده است. اما مشکل اصلی در ارگانی است که برای اعمال نظارت بر قوانین به وجود می‌آید، زیرا ممکن است با قضاوت درباره‌ی اعمال حکومتی، زمام امور را به دست گیرد و به اصطلاح «حکومت قضات» تحقق یابد (قاضی، ۱۳۷۱: ۶۲-۶۳). مقامی که از صلاحیت نظارت بر قوانین برخوردار است، اصولاً باید بتواند کلیه قوانین مغایر با قانون اساسی را ملغی کند. با وجود این، در بسیاری از نظام‌های سیاسی سازوکار ویژه و متناسبی برای نظارت و تضمین مطابقت قوانین عادی با قانون اساسی تعبیه شده است.

۲-۱. صلاحیت نظارتی دیوان عالی فدرال

تدوین‌کنندگان قانون اساسی ایالات متحده در طراحی نظام سیاسی-حکومتی فدرال تا حدودی تحت تأثیر اندیشه‌های متفکران اروپایی به‌ویژه منتسکیو و تجربیات حکومتی انگلیسی‌ها بودند، اما در مورد نظارت بر قوانین مصوب کنگره الگوی مشخصی نداشتند. بنابراین، اعطای صلاحیت نظارت بر قوانین کنگره به دادگاه‌ها انتخاب اجتناب‌ناپذیری نبود و چه بسا ممکن بود این وظیفه بر عهده‌ی خود کنگره نهاده شود (Fallon, 2004: 9). بدین ترتیب، استقلال ساختاری قوهی قضاییه و نقش آن در اداره‌ی امور کشور، می‌تواند یک ابتکار و «نوآوری» حداقل در دوره‌ی زمانی تدوین قانون اساسی آمریکا تعبیر شود، زیرا متفکران سیاسی آمریکا در قرن هجدهم با ساختار و مسائل دو قوهی دیگر آشنا بودند؛ اما حتی منتسکیو با اینکه قوهی قضاییه را قوهی مستقلی می‌دانست، از نقش عملی آن در اداره‌ی جامعه تصور چندان دقیقی نداشت (Chayes, 1988: 1026).

با وجود این، پیش از سال ۱۷۸۹ دادگاه‌های ایالتی مطابقت قوانین ایالتی را با قانون اساسی ایالتی کنترل می‌کردند. از این‌رو بیشتر نویسندگان قانون اساسی فدرال انتظار داشتند که دیوان عالی فدرال این نقش را در خصوص قانون اساسی فدرال ایفا کند. برای مثال همیلتون و مدیسون در مقالات خود موسوم به «نامه‌های فدرالیست» اهمیت نظارت قضایی را خاطر نشان ساخته بودند. همیلتون در یکی از نوشته‌های خود با اطلاق عنوان «قانون بنیادین» به قانون اساسی و تأکید بر نقش دادگاه‌ها در بررسی مطابقت قوانین با قانون اساسی، تصریح می‌کند که دیوان عالی از طریق نظارت قضایی تضمین می‌کند که اراده‌ی مردم همان‌گونه‌که در قانون اساسی ابراز شده است، بر اراده‌ی یک مجلس قانونگذاری که قوانین آن منعکس‌کننده‌ی اراده‌ی نمایندگان مردم در دوره‌ی زمانی خاص است، اولویت و غلبه داشته باشد و نتیجه می‌گیرد دیوان عالی باید بتواند تمام قوانین مخالف صریح قانون اساسی را لغو کند (Hamilton, 1988: 648-649).

در ایالات متحده نظارت قضایی بر قوانین به‌وسیله‌ی دادگاه‌های عادی اعمال می‌شود و نه توسط دادگاهی ویژه مانند دادگاه‌های قانون اساسی در برخی کشورهای اروپایی. در ایالت‌ها نیز چنین نظارتی از سوی دادگاه‌های عادی ایالتی حتی بر قوانین عادی فدرال به شرط پژوهش‌خواهی نزد دادگاه‌های فدرال و در نهایت دیوان عالی فدرال اعمال می‌شود. از سوی دیگر، با توجه به وحدت نظام قضایی در آمریکا، دادگاه اداری به‌مانند کشور فرانسه وجود ندارد و دادگاه‌ها در مورد مطابقت همه‌ی قوانین، اعمال اداری و نیز تصمیمات قضایی دادگاه‌های تالی اظهار نظر می‌کنند (هامون و وانیر، ۱۳۸۳: ۱۱۸).

نظارت قضایی از سوی دیوان عالی فدرال در قانون اساسی آمریکا به‌صراحت مقرر نشده است، بلکه خود دیوان عالی در رأی معروف به ماربری علیه مدیسون در سال ۱۸۰۳ این صلاحیت را برای خود قائل شد. در این رأی رئیس دیوان، قاضی مارشال، عنوان کرد که مسئولیت دیوان عالی در لغو قوانین مغایر با قانون اساسی نتیجه‌ی ضروری وظیفه‌ی آن در حمایت از قانون اساسی است که به‌صورت دیگری تحقق نمی‌یابد «و به‌طور مؤکد این امر در صلاحیت قوه‌ی قضاییه است که بگوید قانون چیست؟» (Marbury v. Madison, 1803: 177-178).

از نظر بیشتر نویسندگان آمریکایی، «قانون اساسی آن چیزی است که دیوان عالی می‌گوید» (Powell, 1986: 925). البته برخی نویسندگان نیز ضمن پذیرش ضرورت وجود چنین نهادی در یک نظام فدرال، آن را از لحاظ اصول دموکراسی بحث‌برانگیز می‌دانند، زیرا به موجب آن تصمیم و تفسیر چند قاضی غیرمنتخب بر نظرهای نمایندگان منتخب مردم اولویت می‌یابد (Vile, 2006: 92).

با این حال، قانون اساسی آمریکا در ماده‌ی ۳ در مورد قوه‌ی قضاییه به‌صورت تلویحی به

صلاحیت دادگاه‌های فدرال در اعمال نظارت قضایی بر قوانین اشاره می‌کند و مقرر می‌دارد که قوه قضاییه در مورد تمامی دعاوی «ناشی از این قانون اساسی، قوانین ایالات متحده و معاهدات منعقد شده توسط آن‌ها»، صلاحیت رسیدگی دارد. ماده ۶ قانون اساسی نیز بیان می‌دارد که قانون اساسی فدرال، قانون برتر آمریکاست و قضات ایالتی ملزم به رعایت آن‌اند، بنابراین قانون اساسی و قوانین ایالتی نمی‌توانند مغایر با آن باشند. این عبارات نیز دلالت دارد بر اینکه قضات ایالتی باید اعتبار و مطابقت قوانین ایالتی را با قانون اساسی ارزیابی کنند. بنابراین، اگر قضات ایالتی از صلاحیت نظارت قضایی بر قوانین برخوردار باشند، به طریق اولی باید دیوان عالی فدرال نیز از این صلاحیت برخوردار باشد، زیرا قانون اساسی رسیدگی به تجدیدنظرخواهی از آرای دادگاه‌های ایالتی را به دیوان عالی تفویض کرده است (Fallon, 2004: 10).

اصل نظارت قضایی چه مشروع باشد و چه غصبی، پس از دو قرن تجربه و اجراء، امروزه مورد اعتراض نبوده و تثبیت شده است، به گونه‌ای که دیوان عالی فدرال سالانه از حدود هفت هزار دادخواست تجدید نظر، با کمتر از یکصد مورد موافقت می‌کند (Chief Justice's Year-End Reports on the Federal Judiciary, 2013: 12-13; Fallon, 2004: 194).

۳-۱. محدودیت نظارت قضایی دیوان عالی در موضوعات سیاسی

دیوان عالی فدرال به منظور حل و فصل مسائل سیاسی و اجتماعی جامعه‌ی آمریکا، قانون اساسی را به صورت انعطاف‌پذیر تفسیر می‌کند تا حقوق اساسی پاسخگوی وضعیت‌های جدید سیاسی، اقتصادی و اجتماعی باشد. از مهم‌ترین تصمیمات و تفسیرهای دیوان عالی می‌توان به مشروعیت‌بخشی به دولت فدرال در مدیریت و حل و فصل موضوعات با ویژگی ملی مانند حقوق مدنی، تنظیم روابط اقتصادی، دفاع ملی و روابط بین‌المللی اشاره کرد. در طی زمان، دیوان عالی با اجتناب از ارائه‌ی تفسیرهای یکنواخت و روشن از قانون اساسی درباره‌ی اختیارات تفویض‌شده به دولت فدرال، قانون اساسی را به تدریج با وضعیت‌های سیاسی در حال تغییر و چالش‌های مختلف جامعه‌ی آمریکا تطبیق داده است (Rogoff, 2011: 10). با این حال، دیوان عالی با وجود جایگاه عالی خود در نظام قضایی آمریکا، در برابر اقدامات رئیس‌جمهور سر فرود آورده است. در پرونده‌ی معروف ماربری علیه مدیسون در سال ۱۸۰۳، قاضی مارشال اظهار داشت (Marbury v. Madison, 1803: 137, 170):

«نقش دیوان عالی فدرال تنها اعلام نظر درباره‌ی حقوق فردی است... موضوعاتی که ماهیتاً سیاسی‌اند، یا قانون اساسی و قوانین عادی آن‌ها را ذیل اختیارات قوه‌ی مجریه قرار داده است، هرگز نمی‌تواند در برابر این دیوان مورد بحث قرار بگیرد».

از مصادیق این گونه موضوعات، می‌توان به «موضوعات حقوق سیاسی»^(۳) اشاره کرد که در قرن نوزدهم غنایم جنگی، استرداد و اکتساب سرزمین (خرید لوئیزیانا) را شامل می‌شد، و امروزه به‌طور کلی مسائل نظامی و دیپلماسی را در بردارد (Zoller, 2011: 9). دیوان نه تنها نسبت به نظارت بر مطابقت تصمیمات و اقدامات رئیس‌جمهور با قانون اساسی در خارج از محدوده‌ی تعیین‌شده در پرونده‌ی ماربری مردد است، بلکه در پرونده‌ی می‌سی‌سی‌پی علیه جانسون (۱۸۶۶) دو محدودیت دیگر برای خود قائل می‌شود: ناتوانی دیوان در جلوگیری از تخطی رئیس‌جمهور از اختیارات تفویض‌شده و الزام وی به انجام وظایف محوله به موجب قانون اساسی (Mississippi v. Johnson, 1866: 498-499).

به‌طور کلی در موضوعات سیاسی به‌غیر از مواردی که آزادی‌های فردی نقض شده باشد، مانند پرونده‌های مربوط به گوانتانامو، دیوان عالی فدرال در برابر قوه‌ی مجریه محتاطانه عمل کرده است، به‌ویژه در دوره‌هایی که رئیس‌جمهور از حمایت کنگره برخوردار بوده است، مانند موقعیت جورج دبلیو بوش در مبارزه علیه تروریسم بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ (Zoller, 2011: 11-12). در سال ۱۹۷۹ هنگامی که سناتور گلدواتر^(۴) مغایرت تصمیم جیمی کارتر رئیس‌جمهور وقت آمریکا در فسخ معاهده‌ی دوجانبه‌ی دفاعی با تایوان بدون مجوز مجلس سنا را با قانون اساسی نزد دیوان عالی فدرال ادعا کرد، درحالی‌که قانون اساسی آمریکا درباره‌ی رضایت سنا راجع به فسخ معاهدات ساکت است، نظر دیوان این بود که ادعای سناتور گلدواتر برای رسیدگی قضایی مناسب نیست، زیرا موضوع سیاسی است (Supreme Court, Role of U.S., 2005). شاید پرونده‌ی ایالات متحده علیه نیکسون در سال ۱۹۷۴ در قضیه‌ی معروف واترگیت، نقطه‌ی عطفی در این خصوص محسوب شود، زیرا در جریان این پرونده دیوان عالی فدرال رئیس‌جمهور وقت را به ارائه‌ی نوارهای ضبط‌شده‌ی ماجرای واترگیت ملزم کرد. اما باید توجه داشت که در این مورد دلیل حکم دیوان ضرورت دسترسی آن به مدارک مورد نظر برای کشف حقیقت در یک رسیدگی قضایی بود و در واقع این پرونده با نهاد حقوقی ضرورت تفهیم اتهام^(۵) مرتبط بود (Zoller, 2011: 10).

حقوقدانان آمریکایی معتقدند که در موضوعات سیاسی، کنگره و رئیس‌جمهور به‌دلیل آنکه اقدامات آن‌ها اراده‌ی مردم را بهتر منعکس می‌کند، باید به‌جای دیوان عالی تصمیم بگیرند، با این حال، درباره‌ی اینکه دیوان عالی چگونه سیاسی بودن موضوعی را تشخیص می‌دهد و اینکه آیا دیوان ملزم یا مجاز به خودداری از رسیدگی قضایی به این‌گونه موضوعات است، اختلاف نظر دارند (Supreme Court, Role of U.S., 2005).

۲. اصول مورد استناد و رویکردهای تفسیری دیوان عالی در اعمال نظارت قضایی

قضات دیوان عالی فدرال آمریکا در مقام نظارت قضایی بر قوانین مصوب کنگره و نیز قوانین ایالتی، پرونده‌های مورد نظر را در پرتو آنچه از نظر آن‌ها اهداف قانون اساسی محسوب می‌شود و نیز براساس ارزش‌هایی که قانون اساسی به صورت صریح یا ضمنی در بردارد، رسیدگی می‌کنند (Fallon, 2004: 17). قاضی مارشال شانزده سال پس از پرونده‌ی معروف ماربری، در پرونده‌ی مک کلوش^(۶) اظهار می‌دارد (Fallon, 2004: 17):

«هرگز نباید فراموش کرد آنچه در حال تفسیرش هستیم یک قانون اساسی است و یک قانون اساسی بخش زائد و بی‌هوده‌ی یک مجموعه قوانین و مقررات نیست و (بلکه) باید قابل تطبیق با بحران‌های مختلف (روابط) انسانی تفسیر گردد».

۲-۱. اصول مورد استناد دیوان عالی فدرال در تفسیر قانون اساسی

دیوان عالی فدرال در مقام تفسیر قانون اساسی با رویکردهای مختلف به طور معمول اصول زیر را مدنظر قرار می‌دهد: ۱. تشریفات صحیح قانونی؛^(۷) ۲. عقلایی بودن قانون؛^(۸) ۳. شرط حمایت برابر؛^(۹) و ۴. شرط قراردادها.^(۱۰)

۲-۱-۱. شرط تشریفات صحیح قانونی

شرط «تشریفات صحیح قانونی» که منشأ آن به اصلاحیه‌های پنجم و چهاردهم قانون اساسی آمریکا برمی‌گردد، یک اصل حقوقی است که به موجب آن حکومت ملزم است در اقدامات خود از قانون تبعیت کرده و به شیوه‌ی معقول رفتار کند و هیچ شخصی نباید از «زندگی، مالکیت و آزادی بدون تشریفات صحیح قانونی محروم گردد» (اصلاحیه‌ی پنجم قانون اساسی آمریکا).^(۱۱) این اصل از ایده‌ای که در منشور کبیر بریتانیا با عنوان «قانون سرزمین»^(۱۲) درج شده بود، نشأت گرفته و مدت‌ها به همین مفهوم از سوی دیوان عالی تفسیر می‌شد (Howe, 1930: 584).

از آن‌جا که قانون اساسی فدرال و ده اصلاحیه‌ی اول آن موسوم به منشور حقوق (بشر)^(۱۳) از جمله اصلاحیه‌ی پنجم تنها در مورد دولت فدرال اجرا می‌شد، اصلاحیه‌ی چهاردهم^(۱۴) در سال ۱۸۶۸ و به‌ویژه تفسیر دیوان عالی از آن حمایت‌ها و تضمینات مندرج در منشور حقوق (بشر) از جمله تشریفات صحیح قانونی را نسبت به اقدامات و رفتارهای دولت‌های ایالتی گسترش داد (Fallon, 2004: 93).

قانون اساسی آمریکا دو اصل مهم را در حمایت از شهروندان در بردارد که به موجب آن‌ها

هیچ شهروندی نباید بدون تفهیم اتهام و نیز برخورداری از حق بر استماع محکوم و زندانی شود. این دو اصل اساس تشریفات صحیح قانونی را تشکیل می‌دهند (Grant, 2006). البته با توجه به مبهم و تفسیربردار بودن شرط «تشریفات صحیح»، مفهوم آن در اثر تصمیمات و تفسیرهای قضایی در مورد اعتبار اقدامات دولتی تحول یافته است. به عبارت دیگر، دیوان عالی این شرط را به دو مفهوم شکلی و ماهوی تفسیر کرده و معتقد است که هم در شیوهی اعمال قانون باید محدودیت‌های قانونی اعمال گردد و هم در مورد آنچه قانون تجویز یا منع می‌کند، باید به برخی محدودیت‌ها توجه شود. بنابراین، به موجب تشریفات صحیح رویه‌ای افراد حق دارند از هر گونه اتهام وارده به‌طور مقتضی مطلع شوند و از حق استماع و دفاع از خود در محاکمات برخوردار باشند (Grant, 2006).

از سوی دیگر، شرط تشریفات صحیح در مفهوم ماهوی به یکی از اصول مورد استناد دیوان عالی در سنجش مطابقت قوانین با قانون اساسی تبدیل شد که به موجب آن قوانین مصوب کنگره باید با برخی حقوق اساسی و بنیادین حتی اگر بیان نشده باشد، مانند حق حیات، حق مالکیت، حق بر رأی و حق بر حریم خصوصی منطبق باشد. برای مثال در سال ۱۹۰۵، دیوان عالی قانون ایالت نیویورک ساعت کار نانوایان را مغایر با قانون اساسی اعلام کرد، زیرا معتقد بود که منفعت عمومی مترتب بر قانون، محرومیت نانوایان از حق بر کار مطابق با میل و اراده‌ی آن‌ها را توجیه نمی‌کند. به مدت سی سال قضات محافظه‌کار با این نوع استدلال قوانین متعدد کنگره درباره‌ی برنامه‌های اجتماعی و اقتصادی را بی‌اعتبار اعلام کردند و در نهایت در اواخر دهه‌ی ۳۰ میلادی رویکرد مبتنی بر تشریفات صحیح ماهوی را کنار گذاشتند، اگرچه ظاهراً هنوز این شرط به‌مثابه‌ی مانعی در برابر قانونگذار در محدود کردن آزادی‌های فردی عمل می‌کند (Strauss, "Due Process"). در قضیه‌ی (Calder v. Bull) قاضی چیس^(۱۵) اظهار می‌دارد: «مردم ایالات متحده قوانین اساسی و تشکیل حکومت خود را برای برقراری عدالت، رفاه عمومی، تضمین آزادی و حمایت از اشخاص و اموال در برابر خشونت تدوین و تنظیم کردند. اهداف مردم در ورود به اجتماع، ماهیت و حدود قرارداد اجتماعی را تعیین می‌کند؛ این‌ها مبنای اختیارات قوه‌ی مقننه است...» (Howe, 1930: 589).

شرط تشریفات صحیح نه تنها در مورد اعمال قوه‌ی مقننه و سازمان‌های اداری، بلکه درباره‌ی تصمیمات قضایی دادگاه‌ها نیز جاری است. دیوان عالی در مورد احکام صادره «متعاقب رویه‌ای که به نظر (آن) با انتظارات مورد نظر در زمینه‌ی حقوق و آزادی‌های عمومی مخالف بوده یا احکامی که مجازات خیلی بالاتری از جرم ارتكابی برقرار کردند (عدم رعایت اصل تناسب بین جرم و مجازات)» (هامون و وانیر، ۱۳۸۳: ۱۲۳)، این شرط را اعمال کرده است.

۲-۱-۲. شرط عقلانی بودن قانون

شرط عقلایی بودن قانون توسط دادگاه‌ها به وجود آمده است و براساس آن باید رابطه‌ی منصفانه‌ای بین ایثارگری‌های افراد و امتیازهای اجتماعی آنان در جامعه برقرار شود. به بیان دیگر، «تعادلی میان سود عموم و احترام به حقوق فردی به وجود آید. ضابطه‌ی این تعادل، بسیار مبهم است. اگر این معیار موجب بررسی سازگاری قانون عادی با قانون اساسی واقع می‌شود، ممکن است به یکنواختی شیوه‌ی قانونگذاری لطمه وارد آورد و موجب مستثنائاتی مبتنی بر کیفیات مقطعی گردد» (قاضی، ۱۳۷۱: ۶۶). به عبارت دیگر، چنانچه لزوم تعادل بین منفعت جمعی و حقوق و آزادی‌های فردی ملاک عقلانی بودن قانون قرار گیرد، و این معیار در بررسی سازگاری قانون با قانون اساسی مبنای عمل واقع شود، چه بسا موجب وضع قوانینی مقطعی ناظر بر وضعیت‌های خاص اجتماعی شود.

۳-۱-۲. شروط حمایت برابر و آزادی قراردادی

شرط حمایت برابر مبین آن است که هیچ ایالتی نباید حمایت قانون خود را از اشخاص تابع حوزه‌ی قضایی مربوط دریغ کرده و تبعیض‌آمیز رفتار کند. در اصلاحیه‌ی چهاردهم قانون اساسی آمریکا مقرر شده است که «هیچ ایالتی نمی‌تواند از هیچ کسی حمایت مساوی در برابر قوانین را در حوزه‌ی قضایی خود با از بین بردن امکان دسترسی او به محاکم دادگستری دریغ کند». این اصلاحیه که بعد از جنگ‌های داخلی آمریکا به تصویب رسید، به منظور جلوگیری ایالت‌های جنوبی از «برقرار مجدد برده‌داری با استفاده از شیوه‌های انحرافی» انجام گرفت (هامون و وانیر، ۱۳۸۳: ۱۲۳-۱۲۴).

به موجب شرط آزادی قراردادی که ریشه در بخش دهم ماده‌ی اول قانون اساسی فدرال دارد، ایالت‌ها ملزم‌اند به قراردادهای افراد احترام بگذارند و نمی‌توانند با اعمال صلاحیت قانونگذاری، اعتبار قراردادهای را از بین ببرند. این شرط در حمایت از آزادی قراردادی افراد و شرکت‌ها به وجود آمده است (قاضی، ۱۳۷۱: ۶۶). البته در آغاز هدف از این شرط تضمین حقوق مالکان بزرگ اراضی کشاورزی در برابر هر گونه اقدام تقنینی قوه‌ی قانونگذاری ایالتی در سبک کردن تعهدات بدهکاران آنها یعنی کشاورزان بود، اما در ادامه در جهت مبارزه با اقدامات حمایتی و مداخله‌جویانه‌ی دولت در امور تجاری و اقتصادی مورد استناد قرار گرفت که امروزه اهمیت چندانی به آن داده نمی‌شود (هامون و وانیر، ۱۳۸۳: ۱۲۳).

۲-۲. رویکردهای تفسیری دیوان عالی فدرال

دیوان عالی فدرال آمریکا قدیمی‌ترین قانون اساسی جهان را در دوره‌های مختلف با رویکردهای متفاوت و با استفاده از ابزارها یا منابع مختلف تفسیر کرده است. ابزارها یا منابعی

که در تفسیر قانون اساسی آمریکا مورد استناد قرار گرفته‌اند عبارت‌اند از: متن و ساختار قانون اساسی، قصد و اراده‌ی کسانی که قانون اساسی را تهیه، پیشنهاد و تصویب کرده‌اند، رویه‌های سابق قضایی، نتایج اجتماعی، سیاسی و اقتصادی تفسیرهای مختلف و حقوق طبیعی (Exploring Constitutional Conflicts, 2014). البته در مورد وزن و اهمیت هر یک از این منابع و ابزارها اختلاف نظر وجود دارد. کسانی که به دو منبع اول یعنی متن قانون اساسی و قصد مدونان آن تأکید بیشتری دارند، به منشأگرایان^(۱۶) معروف‌اند که خود به دو دسته‌ی متن‌گرایان^(۱۷) و قصدگرایان^(۱۸) تقسیم می‌شوند. کسانی که به سه منبع بعدی اهمیت زیادی قائل‌اند، غیرمنشأگرایان^(۱۹) نامیده می‌شوند که رویکرد تفسیری آن‌ها توجه به مصالح و نیازهای جامعه در زمان تفسیر در پرتو تحولات اجتماعی و سیاسی است. از نظر غیرمنشأگرایان هدف از تفسیر تأمین منفعت و مصلحت عمومی با جمع بین متن قانون و قصد مقنن و لحاظ کردن نتایج عملی حاصل از تفسیر است. از این رو در حقوق اساسی آمریکا مهم‌ترین رویکردهای تفسیری عبارت‌اند از: متن‌گرایی، قصدگرایی، و عمل یا مصلحت‌گرایی.^(۲۰)

۲-۲-۱. رویکرد تفسیری متن‌گرا

در رویکرد متن‌گرا متن و ساختار قانون اساسی از اهمیت و وزن خاصی برخوردار است. در اوایل شکل‌گیری نظام سیاسی آمریکا، دیوان عالی قانون اساسی را با رویکرد متن‌گرایی تفسیر می‌کرد. برای مثال همیلتون در پاسخ به این پرسش که چگونه می‌توان انطباق مصوبه‌ی کنگره (در زمینه‌ی تأسیس یک بانک) با قانون اساسی را تشخیص داد، می‌نویسد: «(ملاک)، قصد و اراده‌ی تنظیم‌کنندگان قانون اساسی است. این قصد را مطابق با قواعد مقرر تفسیر،^(۲۱) باید در خود سند جست‌وجو کرد» (Edwin Meese, 1986: 186). در این روش مفسر براساس متن قانون اساسی و واژگان و عبارات به‌کاررفته در آن بدون در نظر گرفتن عوامل خارج از متن به‌ویژه قصد و اراده‌ی قوه‌ی مؤسس، تفسیری عینی از آن ارائه می‌دهد. از سوی دیگر، معنای مستنبط از عبارات و اصطلاحات قانون اساسی معنایی است که در زمان تدوین و تصویب آن مدنظر طراحان و مدونان بوده است (Kay, 2009: 703). برای مثال قاضی اسکالیا که از طرفداران تفسیر متن‌گراست، در تفسیر اصل ۸ قانون اساسی آمریکا که مجازات خشن و نامتعارف را منع کرده، معتقد است که این اصل مجازات اعدام را شامل نمی‌شود، زیرا در زمان تهیه و تصویب آن، اعدام مجازات خشن و نامتعارف تلقی نمی‌شد (Brest, 1980: 208).

در این روش دیوان عالی اغلب در استنتاج معنای واقعی عبارات قانون به اصول پذیرفته‌شده‌ی تفسیر تکیه می‌کند، از جمله اینکه بین اصطلاحات تخصصی و واژگان و

عباراتی که معمولاً معنای عادی دارند، تفکیک قائل می‌شود و اغلب «قاعده‌ی معنای آشکار»^(۲۲) را اعمال می‌کند. به عبارت دیگر، چنانچه معنای عبارت روشن باشد، نیازی به مراجعه به عوامل خارج از متن قانون مانند تاریخ قانونگذاری نیست (Kim, 2008: 2).^(۲۳) برای مثال در سال ۱۹۱۷ در پرونده‌ی کامیتی علیه ایالات متحده،^(۲۴) دیوان با اعمال همین «قاعده‌ی معنای آشکار» اعلام کرد که قانون «تجارت زنان»^(۲۵) که انتقال زنان از مرزهای ایالتی با هدف روسپی‌گری، هرزگی یا دیگر اهداف غیراخلاقی را ممنوع می‌کرد، در مورد فسادهای غیرتجاری اجرا می‌شود. این در حالی است که تاریخ قانونگذاری این قانون نشان می‌دهد که هدف از تصویب آن ممنوع کردن تجارت زنان با اهداف تجاری بوده است (Kim, 2008: 39). در مواردی که یک ماده‌ی قانونی به‌تنهایی مبهم باشد، قاضی اسکالیا معتقد است که می‌توان با توجه به سایر مواد قانون مزبور معنای آن را روشن کرد، زیرا همان عبارات و واژگان در جایی دیگر در متون مرتبط با آن (context) به‌کار رفته و به تبیین معنای آن کمک می‌کنند (Kim, 2008: 2). بدین ترتیب متن‌گرایان معتقدند که مفهوم قانون اساسی نوشته اصولاً این است که حدود اختیارات ارکان حکومتی را تعیین و ترسیم کند و دولت به‌عنوان مخلوق قانون اساسی نمی‌تواند آنچه را که قانون اساسی اجازه نمی‌دهد انجام دهد. در شرایط جدید و تغییر یافته نیز خود سند مقرراتی را برای بازنگری در آن پیش‌بینی کرده است که تنها شیوه‌ی تغییر و اصلاح آن محسوب می‌شود (Berger, 1981: 3-4).

اما به‌دلیل مجمل بودن قانون اساسی آمریکا و به‌کارگیری اصطلاحات و عبارات کلی و مبهم از سوی پدران قانون اساسی آمریکا مانند تجارت بین ایالت‌ها، الزام به اجرای قراردادهای تشریفات قانونی و غیره...، رویکرد متن‌گرایانه نمی‌توانست در مواجهه‌ی مستمر با تحولات سیاسی و اجتماعی جامعه‌ی آمریکا پاسخگوی نیازها و موضوعات جدید و پیچیده باشد (Scalia, 1997: 24)، اگرچه هنوز طرفدارانی مانند قاضی اسکالیا دارد.

۲-۲-۲. رویکرد تفسیری قصدگرا

در رویکرد تفسیری قصدگرا قصد و اراده‌ی تهیه‌کنندگان پیش‌نویس، رکن یا ارکان پیشنهاددهنده و نیز تصویب‌کننده‌ی قانون اساسی اهمیت می‌یابد. در گذشته، این رویکرد که قانون باید با توجه به قصد واقعی مقنن تفسیر شود، کاملاً طبیعی و در دادگاه‌های کامن‌لا معمول بود و در نظام حقوقی آمریکا نیز در مورد تفسیر قانون اساسی مورد توجه دیوان عالی فدرال قرار گرفت، به‌گونه‌ای که در طول تاریخ نظارت قضایی دیوان، توجه به قصد مدونان قانون اساسی در آرای آن امری معمول محسوب می‌شود (Kay, 2009: 704-705). برای مثال در

سال ۱۹۹۰ در پرونده‌ی روس علیه ارنست یانگ،^(۲۶) دیوان از روش قصدگرایی بهره برد، آن‌جا که حکم می‌کند: «عبارت «هیچ سندی» که در بخش تعریفی قانون مبادله‌ی اوراق بهادار مصوب ۱۹۳۴ آمده است، را نباید در معنای ادبی آن در نظر گرفت، بلکه این عبارت برحسب هدف کنگره از تصویب این قانون باید فهمیده شود» (Blakey et al., 1996: 78).

رویکرد قصدگرایی با ایراداتی از سوی برخی نویسندگان حقوق اساسی آمریکا مواجه بوده است. برخی استدلال کرده‌اند آنچه در سال ۱۷۸۷ و نیز هنگام بازنگری‌های قانون اساسی پیشنهاد و به تصویب رسیده است، متن قانون اساسی و اصلاحیه‌های آن بوده است و نه قصد مدونان. طرفداران روش قصدگرایی در پاسخ اظهار می‌دارند که این موضوع به معنای آن نیست که قصد قانونگذار اهمیتی ندارد، بلکه استدلال مذکور ما را به قصد دیگر یعنی قصد تصویب‌کنندگان هدایت می‌کند (Kay, 2009: 706). ایراد دیگر بر روش قصدگرایی عملی نبودن تحقیق در مورد قصد قانونگذار اساسی است، ضمن آنکه قصد یک حالت روحی و روانی فردی است و نه «جمعی» متعلق به یک مجموعه با اعضای متعدد. اما طرفداران روش قصدگرایی معتقدند که قصد مشترک در بسیاری از امور تحقق می‌یابد و اصولاً همه‌ی تصمیمات جمعی بر یک قصد مشترک استوارند. از نظر قصدگرایان تصویب عمل آگاهانه‌ای است که بدون آن نمی‌توان فهمید چه چیزی مستقل از آنچه مدونان قانون مدنظر داشتند، به‌وجود آمده و از این‌رو قصد و اراده‌ی آن‌ها در فهم معنای قانون تعیین‌کننده است و معنای معمول و عام عبارات قانون اساسی جدای از فرایند تصویب آن، به‌سختی تمایلات و احساسات تصویب‌کنندگان آن را منعکس می‌کند (Kay, 2009: 706-707). قانون اساسی بیانگر خواست و اراده‌ی مردمی است و مفسر نمی‌تواند توجهی به آن نداشته باشد (Brest, 1980: 204). رابرت بورک یکی از قضات دیوان عالی فدرال و طرفدار جدی قصدگرایی معتقد است که اگر قانون اساسی قانون است، معنای آن مانند سایر قوانین آن چیزی است که قانونگذار قصد کرده است و معنایی که قانونگذار قصد کرده باشد، به همان میزان برای قضات الزام‌آور است که برای قوای مقننه و مجریه (Quoted in Exploring Constitutional Conflicts, 2014).

۲-۲-۳. رویکرد تفسیری عمل‌گرا

ضعف‌های رویکردهای متن‌گرا و قصدگرا در تفسیر قانون اساسی، اغلب به‌دلیل ابتدای آن‌ها بر متن کهن منبعث از دیدگاه‌های قرن هجدهمی مدونان آن، موجب شد دیوان عالی در نتیجه‌ی تحولات عمیق اجتماعی و سیاسی جامعه‌ی آمریکا و به‌ویژه دیدگاه‌های قاضی هلمز، برای پاسخگویی به نیازهای امروزی جامعه‌ی آمریکا به رویکرد عمل‌گرایانه یا مصلحت‌گرایانه

در تفسیر خود از قانون اساسی تمایل پیدا کند. براساس این رویکرد قانون اساسی متن متصلب و دارای معنای ثابتی نیست و بلکه با لحاظ شرایط سیاسی و اجتماعی جامعه، باید تفسیری واقع‌گرایانه از آن ارائه کرد. حقوقدانان اساسی آمریکایی طرفدار رویکرد عمل‌گرایانه معتقدند که در مقام تفسیر قانون اساسی رویه‌های سابق و قوانین مصوب گذشته به مثابه منابع اطلاعاتی ارزشمند باید تنها به عنوان وسیله و تا جایی مورد استناد قرار گیرند که بهترین نتیجه را برای پاسخگویی به وضعیت کنونی و نیازهای حال و آینده ارائه کنند (Posner, 1996: 4-5). بعضی نویسندگان عمل‌گرای آمریکایی مانند پل برست^(۲۷) حتی تا جایی پیش رفته‌اند که خود را ملزم به قانون اساسی ندانسته و معتقدند که اعتبار قانون اساسی از رضایت تصویب‌کنندگان آن ناشی می‌شود و این رضایت برای نسل‌های آینده الزام‌آور نیست (Berger, 1981: 2). پوزنر ادعا می‌کند قانون اساسی که یک قانون عادی اهانت‌آمیز، ناراحت‌کننده و احتمالاً غیردموکراتیک، مانند قانون ایالت کانکتیکات^(۲۸) در مورد ممنوعیت استفاده یا توزیع وسایل جلوگیری از حاملگی، را بی‌اعتبار اعلام نکند، باید دارای خلأهای مهمی باشد. آیا کسی واقعاً می‌پذیرد که قانون اساسی بر پایه‌ی متن آن به گونه‌ای تفسیر شود که هر قانون قابل تصویری را به صرف اینکه ماده‌ی مشخصی از قانون اساسی را نقض نمی‌کند، مجاز تلقی کند؟ (Quoted in Exploring Constitutional Conflicts, 2014). از نظر عمل‌گرایان رسالت مفسر قانون اساسی ارائه‌ی معنای صرفاً مستنبط از متن یا قصد مقنن جدای از مسائل سیاسی و اجتماعی پیش‌آمده نیست، بلکه وی باید بتواند با جمع بین متن و قصد مقنن و لحاظ کردن نتایج عملی تفسیری به عمل آورد که منفعت و مصلحت عمومی را تأمین کند (Posner, 1996: 1-5). پوزنر اظهار می‌دارد که یک قاضی عمل‌گرا نقش تفسیری خود را در تفسیر قانون اساسی فراموش نمی‌کند و نیز با هدف برقراری عدالت بین طرف‌های دعوا، قانون اساسی و سوگند خود را نقض نمی‌کند، بلکه اعتقاد دارد که تفسیر قانون اساسی در واقع انعکاس فکر و استعداد قاضی در روح ابتکاری مقنن (قوه‌ی مؤسس) است تا اطاعت محض از هر گونه عبارات و نشانه‌هایی که در متن قانون اساسی به کار رفته است (Quoted in Exploring Constitutional Conflicts, 2014).

در جمع‌بندی مطالب باید گفت که هیچ‌یک از رویکردهای مذکور در همه‌ی موارد رویکرد مختار دیوان عالی فدرال آمریکا نبوده است، بلکه رویکرد دیوان متأثر از منافع و مصالح عمومی و البته دیدگاه‌های سیاسی اکثریت اعضای خود در مسائل سیاسی و اجتماعی مرتبط با پرونده‌های مطروحه نزد آن بوده است. بنابراین، دیوان عالی قانون اساسی آمریکا را در پرتو تحولات سیاسی و اجتماعی بدون ضابطه‌ی حقوقی مشخص و یکسان و با رویکردهای مختلف اعم از متن‌گرایی تا عمل‌گرایی تفسیر کرده است.

۳. تفسیر دیوان عالی از قانون اساسی در پرتو تحولات سیاسی و اجتماعی

دیوان عالی فدرال هنگام تفسیر قانون اساسی آمریکا و سنجش مطابقت قوانین با آن به‌طور غیرمستقیم درباره‌ی موضوعات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی موضع‌گیری کرده و قانون اساسی را با استناد به اصول مذکور حاکم بر تفسیر و مطابق با واقعیات اجتماعی و با عنایت به مطالبات جامعه و افکار عمومی تفسیر می‌کند. یکی از قضات دیوان عالی، قاضی جکسون، در سال ۱۹۴۱، دیوان را به یک کنوانسیون دائمی قانون اساسی تشبیه کرده است که می‌تواند بدون ارائه‌ی پیشنهادهاى خود برای تصویب، قانون بنیادین را تغییر دهد (Gicquel, 1991: 332). نقش دیوان عالی در تحولات سیاسی آمریکا از رهگذر تفسیر قانون اساسی فراز و نشیب‌هایی داشته است، به‌طوری‌که می‌توان رویه‌ی قضایی دیوان عالی را با توجه به تغییر رویکرد آن نسبت به مسائل سیاسی و اجتماعی به چند دوره تقسیم کرد.^(۲۹)

۳-۱. دوره‌ی اول تا سال ۱۸۸۰: تقویت نهادهای فدرال

در این دوره دیوان عالی به ریاست قاضی مارشال، با تشویق و تحریک وی و به‌منظور جلوگیری از فروپاشی فدراسیون آمریکا و تقویت اقتدار نهادهای فدرال، برای خود صلاحیت تفسیر قانون اساسی و به‌تبع آن تعیین حدود اختیارات متقابل دولت فدرال و ایالت‌ها، و نیز کنترل مطابقت قوانین با قانون اساسی را قائل شد و برخی از قوانین ایالتی و مصوبات قوه‌ی مجریه را مغایر با قانون اساسی اعلام کرد. بدین ترتیب، دیوان عالی به قوه‌ی تنظیم‌کننده‌ی روابط مبتنی بر قانون اساسی تبدیل شد.

دیوان عالی اصول قانون اساسی مربوط به صلاحیت‌های تفویض‌شده به کنگره و ریاست جمهوری را به‌طور موسع تفسیر کرد؛ مانند اعطای صلاحیت تأسیس بانک ملی به دولت فدرال. در سال ۱۸۱۹ هنگامی که همیلتون به‌منظور تصویب برنامه‌ی مالی خود در کنگره نظریه‌ی «اختیارات ضمنی» را مطرح کرد. در پرونده‌ی مک کلوش^(۳۰) این سؤال مطرح شد که آیا کنگره به موجب قانون اساسی مجوز تأسیس «بانک ایالات متحده» به‌عنوان صندوق ذخیره‌ی فدرال و وسیله‌ای برای ایجاد شبکه‌ی اعتباری تجاری را دارد؟ درحالی‌که همه بر این نظر بودند که قانون اساسی چنین اختیاری به کنگره نداده و ماده‌ی اول قانون اساسی نیز به آن تصریح نکرده است، دیوان عالی به ریاست قاضی مارشال از توسعه‌ی اختیارات دولت فدرال حمایت کرده و این نظریه را تأیید کرد که دولت فدرال علاوه‌بر اختیارات مصرح در قانون اساسی از اختیاراتی که برای انجام وظایف محوله و اعمال اختیارات مصرح قانونی «ضروری و مناسب» باشد، برخوردار است (تنک، ۱۳۷۴: ۲۱؛ Williams, 2002). قاضی مارشال استدلال

می‌کرد که قانون اساسی اختیارات مهمی به کنگره تفویض کرده است، از جمله «وضع و اخذ مالیات...، اخذ وام...، تنظیم تجارت...، اعلان جنگ، و ایجاد و پشتیبانی ارتش». از نظر ایشان چنانچه قانون اساسی به‌گونه‌ای تفسیر شود که به‌کارگیری ابزارهایی را که کنگره برای اعمال آن اختیارات ضروری و مناسب تشخیص می‌دهد - در این پرونده بانک ملی - متنفی کند، تمامی آن اختیارات بی‌معنا خواهد بود (Fallon, 2004: 17). بدین ترتیب، با تفسیر موسع از قانون اساسی، دیوان عالی به دولت فدرال اجازه داد که بانک ملی تأسیس کند.

از سوی دیگر، دیوان عالی در این دوره رویه‌ها و آداب و رسوم ایالت‌ها را در تفسیرهای خود از قانون اساسی لحاظ می‌کرد (هامون و وانیر، ۱۳۸۳: ۱۲۴)، به‌گونه‌ای که حتی اعمال غیرانسانی همچون برده‌داری را که در ایالت‌های جنوبی به‌منظور بهره‌کشی از نیروی کار آن‌ها در مزارع کشاورزی امری معمول بود، براساس احترام به حق مالکیت تأیید کرد. در دوره‌ی استعمار کهن، بردگان سیاه‌پوست زیادی از آفریقا به آمریکا منتقل شده و در مزارع کشاورزی ایالت‌های جنوبی به‌کار گرفته شدند. مردم ایالت‌های شمال که به‌دلیل اشتغال به تجارت و صنعت چندان به نیروی کار بردگان نیاز نداشتند، با بردگی مخالف بودند. به‌تدریج اختلافات بین شمال و جنوب در این موضوع بالا گرفت و به‌هنگام تقاضای پذیرش ایالت‌ها در اتحادیه در مورد مجاز یا ممنوع بودن بردگی در آن ایالت‌ها سؤال می‌شد. فرار بردگان از ایالت‌های جنوبی به شمال و انتشار آثار و نوشته‌های متعدد در ایالت‌های شمالی علیه بردگی موجب تیرگی روابط شمال و جنوب شد. در چنین اوضاع و احوالی دیوان عالی می‌توانست با بی‌طرفی قضایی در این زمینه اظهار نظر کند. اما زمانی‌که در سال ۱۸۵۷ پرونده‌ی یک برده (درت اسکات علیه استنفورد) در دیوان مطرح شد، دیوان عالی تحت تأثیر قضات جنوب رأی تأسف‌آوری صادر کرد که برخی نویسندگان آن را علت اصلی آغاز جنگ داخلی آمریکا تلقی می‌کنند (تنک، ۱۳۷۴: ۲۳). در این رأی دیوان عالی از زیر سؤال بردن آداب و رسوم ایالت‌های جنوبی (برده‌داری) و اعطای شهروندی سیاسی و حق تعقیب قضایی به سباهان خودداری کرده و آن را براساس احترام به حق مالکیت سفیدپوستان بر بردگان توجیه کرد و اعلام داشت که ایالت‌های شمالی نمی‌توانند برده‌داری را در تمام کشور ممنوع کنند (لازار، نوامبر ۲۰۰۵).

۲-۲. دوره‌ی دوم از سال ۱۸۸۰ تا ۱۹۳۷: حمایت از قلمرو محفوظ ایالت‌ها

در دوره‌ی دوم، دیوان عالی در برابر تمایلات مداخله‌گرایانه‌ی دولت فدرال برای مقابله با بحران اقتصادی موضع‌گیری کرده و بسیاری از قوانین اصلاحی کنگره مانند قوانین مربوط به تغییر قیمت خدمات راه‌آهن و قانون ضد تراست را به‌دلیل عدم رعایت و نقض قلمرو محفوظ

ایالت‌ها مغایر با قانون اساسی و باطل اعلام کرد. دیوان عالی بیشتر با پوشش تفسیر قانون اساسی بر مبنای آزادی قراردادها (هامون و وانیر، ۱۳۸۳: ۱۲۵) و «رویه‌ی صحیح قانونی» هر گونه دخالت دولت در بازار آزاد را رد کرد (Vile, 2006: 93) و برخی از ابتکارات مقامات منتخب فدرال در امور اجتماعی و اقتصادی را عقیم گذاشت و حتی بر خلاف خواست افکار عمومی با برنامه‌های اصلاحات اقتصادی موسوم به «سیاست جدید»^(۳۱) رئیس‌جمهور وقت - آقای فرانکلین روزولت - به مخالفت برخاست.

با وجود این، هنگامی که آقای روزولت پس از انتخاب مجدد به ریاست جمهوری در سال ۱۹۳۷، طرحی را به کنگره ارائه داد و در صدد تغییر ترکیب دیوان به نفع خود و همسو با برنامه‌ی اصلاحات اقتصادی و اجتماعی برآمد، شکست سیاسی را تجربه کرد، گو اینکه همین شکست وی موجب پیروزی ایشان شد، زیرا دیوان عالی از همان زمان سیاست‌ها و موضع‌گیری‌های خود را تعدیل کرد (لازار، نوامبر ۲۰۰۵).

۳-۳. دوره‌ی سوم از سال ۱۹۳۷ تا ۱۹۸۰: «تفسیر موسع و پویا»^(۳۲) در پرتو رویکرد عمل‌گرا

در دوره‌ی سوم، دیوان عالی با مسائل سیاسی و اجتماعی جامعه‌ی آمریکا فعالانه برخورد می‌کند و رویه‌ی قضایی دیوان جهت‌گیری متفاوتی می‌یابد که از آن به رویه‌ی «تفسیر موسع و پویا» تعبیر شده است. دیوان عالی مداخله‌ی دولت در امور اقتصادی را تأیید و با تفسیرهای حقوقی موسع و نوگرایانه ایالت‌ها را به مداخله در امور اجتماعی وادار می‌کند. برای مثال، ایالت‌ها ملزم می‌شوند که با اتخاذ اقدامات مثبت^(۳۳) برابری شهروندان را تحقق بخشند. در سال ۱۹۵۴ در پرونده‌ی براون، ایالت‌ها را به اجرای سیاست «اختلاط نژادی در محیط‌های آموزشی» (هامون و وانیر، ۱۳۸۳: ۱۲۶) وادار می‌کند که به موجب آن تحصیل دانش‌آموزان سفیدپوست و سیاه‌پوست در مؤسسات آموزشی جداگانه ممنوع و موجب تقویت برابری عملی بین آن‌ها اعلام می‌شود (لازار، نوامبر ۲۰۰۵).

دیوان با تفسیرهای مترقی و عمل‌گرایانه‌ی خود دولت را به تغییر در ساختار نظام انتخاباتی برای اعمال مؤثر اصل برابری در نمایندگی سیاسی وادار کرد (هامون و وانیر، ۱۳۸۳: ۱۲۶). تقسیم سرزمین و جمعیت کشورها به حوزه‌های انتخاباتی علاوه بر تسهیل برگزاری انتخابات، یکی از تدابیر لازم برای ایجاد تناسب بین تعداد نمایندگان مجالس قانونگذاری و جمعیت کشور است. بنابراین حوزه‌بندی انتخاباتی کشورها متناسب با تراکم جمعیت در هر منطقه و تعداد کرسی‌های مجلس صورت می‌گیرد و معمولاً نسبت کرسی‌های مجلس با تراکم جمعیت

و تعداد رأی‌دهندگان در قوانین اساسی پیش‌بینی می‌شود (قاضی، ۱۳۷۰: ۷۰۹). اما حوزه‌بندی‌های انتخاباتی ثابت نیست و باید پس از هر سرشماری، با توجه به میزان رشد جمعیت در هر یک از مناطق، در حوزه‌بندی انتخاباتی نیز تجدید نظر به‌عمل آید تا از بروز بی‌عدالتی در بهره‌مندی از حقوق انتخاباتی، ناشی از افزایش جمعیت برخی حوزه‌های انتخاباتی جلوگیری شود.

در آمریکا نیز به موجب بند ۳ بخش دوم اصل ۱ قانون اساسی،^(۳۴) پس از هر سرشماری جمعیتی در هر دوره‌ی ده‌ساله، براساس قوانین مصوب کنگره‌ی اصلاحاتی در حوزه‌بندی انتخاباتی به‌عمل می‌آید. دیوان عالی فدرال مدت‌ها از ورود به عرصه‌ی سیاسی انتخابات و درخواست بازنگری در حوزه‌بندی انتخاباتی خودداری می‌کرد. با وجود این در سال ۱۹۶۲، در پی بروز اعتراضاتی نسبت به ترکیب مجلس نمایندگان ایالت تنسی که از سال ۱۹۰۱ حوزه‌بندی انتخاباتی آن بازنگری نشده بود، دیوان با درخواست مداخله در این زمینه مواجه شد (وایل، ۱۳۸۴: ۳۰۵-۳۰۶). در پرونده‌ی بیکر علیه کار^(۳۵) در سال ۱۹۶۲، دیوان عالی براساس بخش اول اصلاحیه‌ی چهاردهم قانون اساسی آمریکا در مورد تضمین حمایت برابر قانونی از افراد،^(۳۶) قوانین انتخاباتی ایالتی درباره‌ی حوزه‌های انتخاباتی و تخصیص عادلانه‌ی کرسی‌های پارلمانی به هر یک از حوزه‌ها را مغایر با قانون اساسی اعلام و ایالت تنسی را به بازنگری در قوانین مربوط وادار کرد. اگرچه در این پرونده معنای تقسیم عادلانه‌ی کرسی‌های پارلمانی مشخص نشده است، این پرونده موجب شد دعاوی متعددی در اعتراض به مغایرت قوانین انتخاباتی ایالتی با قانون اساسی در دستگاه قضایی اقامه شود. در این پرونده‌ها، دادگاه‌ها عنوان کردند که قاعده‌ی «یک فرد- یک رأی» باید در تمامی مراحل انتخابات مجالس قانونگذاری و مقامات اجرایی رعایت شود. برای مثال در سال ۱۹۶۴، دیوان عالی فدرال قانون ایالت فلوریدا در مورد حوزه‌بندی انتخاباتی را مغایر با قانون اساسی اعلام داشت و در سال ۱۹۶۹ در دو پرونده‌ی دیگر- دعاوی ولز علیه راکفلر و کرک پاتریک علیه پرسلیر- تأکید کرد که قوانین انتخاباتی باید به‌طور دقیق تخصیص کرسی‌ها را رعایت و تضمین کنند (وایل، ۱۳۸۴: ۳۰۶-۳۰۷).

۳-۴. دوره‌ی چهارم از سال‌های ۱۹۹۰ تا کنون: تفسیر محافظه‌کارانه

در این دوره با به قدرت رسیدن جمهوری‌خواهان ترکیب دیوان تغییر می‌یابد. آقای ریگان با انتصاب چند قاضی محافظه‌کار موجب می‌شود که دیوان سیاست‌های محافظه‌کارانه‌ای را در پیش بگیرد. برای مثال دیوان عالی در مورد سیاست اقدام مثبت در امور آموزشی برخورد محتاطانه‌ای می‌کند. در سال ۲۰۰۳ میلادی، دیوان با اتخاذ یک تصمیم مبتیایی در مورد نظام آموزشی دانشگاه میشیگان، ضمن تأیید کلیت سیاست «اقدام مثبت»، اعلام می‌کند که این سیاست

باید با توجه به هدف مورد نظر یعنی ایجاد تنوع نژادی در دانشگاه‌ها، به صورت موردی در خصوص افراد به اجرا گذاشته شود (Grutter v. Bollinger et al., 2003; Joondeph, April 2004).

نتیجه‌گیری

دیوان عالی فدرال به عنوان عالی‌ترین رکن قضایی ایالات متحده‌ی آمریکا نقش مهمی در حیات سیاسی و اداری امور عمومی این کشور ایفا می‌کند. این دیوان در مقام یک نهاد قضایی درباره‌ی هر موضوع حقوق عمومی یعنی روابط دولت با ملت، روابط ملت با بیگانگان و روابط ایالت‌ها با یکدیگر با هر منشأیی (اعم از قانون اساسی، معاهدات یا قوانین ایالات متحده) قضاوت می‌کند.

قانون اساسی آمریکا، از نظر بازنگری از جمله قوانین اساسی سخت و انعطاف‌ناپذیر محسوب می‌شود، اما دیوان عالی با ارائه‌ی تفسیرهای پویا، مرفقی و متناسب با تحولات سیاسی اجتماعی، آن را به یک سند زنده تبدیل کرده و به تدریج با وضعیت‌های سیاسی در حال تغییر و چالش‌های مختلف جامعه‌ی آمریکا تطبیق داده و از این طریق تغییراتی را در چارچوب ساختارهای موجود، در نظام سیاسی آمریکا ایجاد کرده است، به گونه‌ای که قانون اساسی قدیمی آمریکا برای پاسخگویی به نیازهای مستمر و پیچیده‌ی یک جامعه‌ی توسعه‌یافته نیازمند بازنگری جدی و اساسی ساختاری نبوده است. با وجود این، عملکرد دیوان عالی در تضمین اجرای منشور حقوق بشر در دوره‌های مختلف متناقض بوده است؛ اگر دیوان عالی از اواسط قرن بیستم با رویکرد عمل‌گرایی به نهاد ضامن اجرای حقوق بشر تبدیل شده است، اما نمی‌توان فراموش کرد که همین دیوان در اواسط قرن نوزدهم با تأیید برده‌داری بر مبنای احترام به حق مالکیت زمینه‌ساز جنگ داخلی در آمریکا شد و حدود یک قرن مانع تحقق حق رأی زنان شد.

دیوان عالی در مقام تفسیر قانون اساسی به یک کنوانسیون دائمی قانون اساسی شباهت دارد که بدون ارائه‌ی پیشنهادهایی برای بازنگری و تصویب، آن را تغییر می‌دهد. دیوان با توجه به واقعیات اجتماعی، مطالبات جامعه و افکار عمومی و البته دیدگاه‌ها و ارزش‌های مورد قبول اکثریت قضات در مسائل سیاسی و اجتماعی مرتبط با پرونده‌های مطروحه نزد آن، با رویکردهای مختلف اعم از متن‌گرایی تا عمل‌گرایی قانون اساسی را تفسیر کرده است. اگر در دوره‌ای (تا سال ۱۸۸۰) در صدد تقویت نهادهای فدرال برآمده و صلاحیت‌های تفویض شده به آن‌ها را به طور موسع تفسیر کرده، در دوره‌ی دیگر (۱۸۸۰-۱۹۳۷) از قلمرو محفوظ ایالت‌ها حمایت کرده است. اگر در دوره‌ای (۱۹۳۷-۱۹۹۰) با مسائل سیاسی و اجتماعی فعالانه برخورد کرده و با رویکرد عمل‌گرایی تفسیرهای موسع از حقوق و آزادی‌های فردی به عمل

آورده و حتی از سیاست تبعیض مثبت در جهت ایجاد تنوع نژادی در مؤسسات آموزشی حمایت کرده، در دوره‌ی دیگر (۱۹۹۰ به بعد) رویکرد محافظه‌کارانه در پیش گرفته است. تجربه‌ی نظارت قضایی در رویه‌ی دیوان عالی آمریکا نشان می‌دهد که ضمن آنکه ثبات و قوام قانون اساسی به‌عنوان منشور حکومتی باید تضمین شود و تحت تأثیر هیجانات زودگذر سیاسی قرار نگیرد، اما مراجع دادرسی اساسی باید با در نظر گرفتن مصالح ملی و به‌منظور پاسخگویی به نیازهای اجتماعی و سیاسی تفسیرهای منطقی مبتنی بر اصول و قاعد حاکم بر تفسیر متون حقوقی ارائه کرده و قانون بنیادین را به سندی زنده و پویا تبدیل کنند. این موضوع که مرجع دادرسی اساسی در کشور ما، یعنی شورای نگهبان، چگونه و با چه رویکردهایی قانون اساسی را تفسیر کرده و آیا از روش و رویکرد تفسیری یکسانی تبعیت کرده است یا خیر، نوشته‌ی مستقلی را می‌طلبد.

یادداشت‌ها

1. Bill of Rights
 2. Judicial Review
 3. Question of political law
 4. Goldwater
 5. Habeas Corpus
 6. McCulloch v. Maryland (1819)
 7. Due process of law clause
 8. Reasonableness
 9. Equal Protection clause
 10. Contracts clause
۱۱. اصلاحیه‌ی پنجم [۱۷۹۱]: «هیچ شخصی به سبب ارتکاب جرم سنگین یا جرم نامعین مسئول شناخته نخواهد شد، مگر براساس «کیفرخواست یا اعلام جرم» هیأت عالی منصفه، مگر در موارد مربوط به نیروهای زمینی، دریایی یا نیروهای شبه‌نظامی مردمی که عملاً در حال خدمت در زمان جنگ یا خطر عمومی باشند. هیچ‌کس برای یک جرم دو بار به حبس یا اعدام محکوم نخواهد شد. هیچ‌کس در هیچ موردی کیفری به ادای شهادت علیه خود مجبور و یا از زندگی، آزاد و دارایی خویش بدون طی مراحل قانونی لازم محروم نخواهد شد. اموال خصوصی بدون پرداخت غرامت عادلانه مورد استفاده‌ی عمومی قرار نخواهد گرفت.»
12. Law of the land
 13. Bill of Rights
۱۴. اصلاحیه‌ی چهاردهم [۱۸۶۸]: «... هیچ ایالتی کسی را بدون طی مراحل قانونی مقتضی از زندگی، آزادی، یا حق مالکیت و نیز از حمایت مساوی قانون در حوزه قضایی خود محروم نمی‌سازد.»
15. Chase
 16. Originalists
 17. Textualism
 18. Intentionalism
 19. Non-Originalists
 20. Pragmatism
 21. Established Rules of Construction
 22. Plain meaning rule
۲۳. این قاعده مشابه قاعده‌ای است که در بند ۱ ماده‌ی ۳۰ عهدنامه‌ی وین در مورد حقوق معاهدات ۱۹۶۹ آمده است که مقرر می‌دارد: «معاهده باید با حسن نیت و مطابق با معنای عادی و متداولی که به اصطلاحات معاهده در سیاق (context) آن‌ها داده می‌شود و در پرتو موضوع و هدف معاهده تفسیر شود.»
24. Caminetti v. United States, 242, U.S. 470, (1917)
 25. White Slave Trade
 26. Reves v. Ernst Young
 27. Paul Brest
 28. Connecticut

۲۹. این تقسیم‌بندی از نظر دوره‌های زمانی مختلف از منبع زیر اقتباس شده است:

O. Camy, Cours de Droit Constitutionnel Général, URL: www.droitconstitutionnel.net (accessed , 20 March 2014)

30. McCulloch v. Maryland

31. New Deal

32. Judicial Activism

33. Affirmative action

۳۴. بند ۳ بخش دوم ماده‌ی اول: «تعداد نمایندگان و میزان مالیات‌های مستقیم ایالت‌هایی که به اتحادیه ملحق می‌شوند بر حسب تعداد جمعیت آن‌ها تعیین می‌شود. تعداد جمعیت با افزودن سه‌پنجم سایر افراد به کل افراد آزاد معین می‌شود (...). سرشماری اصلی ظرف سه سال پس از نخستین اجلاس کنگره‌ی ایالات متحده و در هر دوره‌ی ده‌ساله‌ی بعدی به طریقی انجام خواهد شد که کنگره از طریق قانون تعیین می‌کند...»

35. Baker v. Car

۳۶. بخش اول اصلاحیه‌ی چهاردهم قانون اساسی آمریکا: «... هیچ ایالتی قانونی را وضع یا اعمال نخواهد کرد که امتیازات یا مصونیت‌های اتباع ایالات متحده را کاهش دهد، و هیچ ایالتی کسی را بدون طی مراحل قانونی مقتضی از زندگی، آزادی، یا حق مالکیت، و نیز از حمایت مساوی قانون در حوزه‌ی قضایی خود محروم نمی‌سازد.»

منابع و مأخذ

الف) فارسی

- تنک، آندره (۱۳۷۴)، *حقوق ایالات متحدهی آمریکا*، ترجمه‌ی سیدحسین صفایی، تهران: مؤسسه‌ی انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- طباطبایی مؤتمنی، منوچهر (۱۳۸۲)، *حقوق اساسی*، تهران: میزان، چ دوم.
- قاضی، ابوالفضل (۱۳۷۱)، «قانون اساسی، سیر مفهوم و منطوق از دید تطبیقی»، *مجله‌ی دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی*، دانشگاه تهران، ش ۲۸، صص ۲۹-۷۸.
- قاضی، ابوالفضل (۱۳۷۰)، *حقوق اساسی و نهادهای سیاسی*، کلیات و مبانی، تهران: مؤسسه‌ی انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ج ۱.
- قاضی، ابوالفضل (۱۳۸۴)، *بایسته‌های حقوق اساسی*، تهران: میزان، چ بیست و چهارم.
- لازار دانیل (۲۰۰۵)، «ایالات متحدهی آمریکا و دادگاه "بیش از حد عالی" قضایی اش»، ترجمه‌ی آسیا تهرانی، لوموند دیپلماتیک، در سایت: www.ir.mondediplo.com
- هامون، فرانسیس و وانیر، سلین (۱۳۸۳)، «صیانت از قانون اساسی در فرانسه و ایالات متحدهی آمریکا»، ترجمه‌ی محمد جلالی، *نشریه‌ی حقوق اساسی*، سال ۲، ش ۲، صص ۷۹-۱۲۸.
- وایل ام.جی.سی. (۱۳۸۴)، *سیاست در ایالات متحده آمریکا*، ترجمه‌ی ابوزر گوهری مقدم، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

ب) لاتین

- Chief Justice's Year-End Reports on the Federal Judiciary, (2013) Year-End report on the Federal Judiciary, available at: <http://www.supremecourt.gov/publicinfo/year-end/2013year-endreport.pdf> (accessed 25 Dec. 2014).
- Blakey, G., Robert & Roddy, Kevin P., (1996), "Reflections on Reves v. Ernst Young", *American Criminal Law Review*.
- Bray, Samuel L., (2014), *The Myth of the Mild Declaratory Judgment* (January 15, 2014). *Duke Law Journal*, Vol. 63, Forthcoming; UCLA School of Law, Law-Econ Research Paper 13-19, available at SSRN: <http://ssrn.com/abstract=2330050> (accessed 20 March 2014).
- Brest Paul, (1980), "The Misconceived Quest for the Original Understanding", *Boston University Law Review*, vol. 60.
- Brest Raoul, (1981), "Paul Brest's Brief for an Imperial Judiciary", *Maryland Law Review*, vol. 40:1, pp. 1-38, available at: <http://digitalcommons.law.umaryland.edu/mlr/vol40/iss1/4>.

- Camy O., Cours de Droit Constitutionnel Général, URL: www.droitconstitutionnel.net (accessed 20 March 2014).
- Chayes A., March (1988), "How Does the Constitution Establish Justice?", *Harvard Law Review*, vol. 101, No 5, pp. 1026-1042, available online at: <http://www.jstor.org/stble/1341427>, accessed on 24/07/2013.
- Daniel R. Williams (2002), "United States Supreme Court", *Encyclopedia of Crime and Punishment*, SAGE Publications. 15 Sep. 2009. http://sage-e-reference.com/crimepunishment/Article_n438.html.
- Declaratory Judgment Act, 1934, 28 U.S.C. §§ 2201-2202, URL: <http://federalpracticemanual.org/node/53> (accessed 01 April 2014).
- Edwin Meese, *Federalist Society for Law & Public Policy Studies (U.S.)* (1986), *The Great debate: interpreting our written Constitution: speeches*, Issue 2 of Occasional paper, Washington D.C.: Federalist Society.
- Exploring Constitutional Conflicts (2014), "Theories of Constitutional Interpretation", available at: <http://law2.umkc.edu/faculty/projects/ftrials/conlaw/interp.html>
- Fallon R. H., (2004), *The Dynamic Constitution: An Introduction to American Constitutional Law*, Cambridge University Press.
- Gicquel Jean (1991), *Droit constitutionnel et institutions politiques*, 11^e édition, Paris : Montchrestien.
- Hamilton (1988), "Le Fédéraliste", N° 78, in A. Hamilton, J. Jay et J. Madison, *Le Fédéraliste*, traduction de Gaston Jèze, Economica.
- Howe Lowell J. (1930), "The Meaning of Due Process of Law Prior to the Adoption of the fourteenth Amendment", *California Law Review*, vol 18:6, available at: <http://scholarship.law.berkeley.edu/californialawreview/vol18/iss6/1>
- Kay Richard S. (2009), "Original Intention and Public Meaning in Constitutional Interpretation", *Northwestern University Law Review*, vol. 103, No 2.
- Kim Yule (2008), *Statutory Interpretation General Principles and Recent Trends*, Congressional Research Service Report for Congress, Updated August 31.
- Marbury v. Madison* (1803), 5 U.S. (1Cranch) 137, 170.
- Mississippi v. Johnson* (1866), 71 U.S. 475, 498-499.
- Posner Richard A., 1996, "Pragmatic Adjudication", *Cardozo Law review*, vol. 18:1, pp. 1-20, available at: http://chicagounbound.uchicago.edu/journal_articles
- Powell H. Jefferson, 1986, "Constitutional Law as though the Constitution Mattered", book review, *Duke Law Journal*, vol. 1986, pp. 915-927, URL: <http://scholarship.law.duke.edu/cgi/viewcontent.cgi?article=2963&context=dlj>
- Rogoff, Martin A., (January 1, 2011), "Fifty Years of Constitutional Evolution in France: The 2008 Amendments and Beyond", *The Financial Crisis of 2008: French and American Responses-Proceedings of the 2010 Franco-American Legal Seminar*, Martin A. Rogoff, Michael Dixon, Eric Bither, et al., eds., 2011. Available at SSRN: <http://ssrn.com/abstract=1793210> or <http://dx.doi.org/10.2139/ssrn.1793210>

- Scalia, A., 1997, *A Matter of Interpretation: Federal Courts & the Law*, New Jersey: Princeton University Press.
- Strauss Peter, "Due Process", Legal Information Institute at the Cornell University Law School, available at: http://www.law.cornell.edu/wex/due_process (accessed 5 January 2015).
- Supreme Court, Role of U.S., 2005, in Samuels Richard J. (Ed.), *Encyclopedia of United States National Security*, pp. 697-699, SAGE Publications, 15 Sep. 2009. http://sage-ereference.com/nationalsecurity/Article_n609.html (accessed 20 March 2014)
- Vile John R., 2006, *A Companion to the United States Constitution and Its Amendments*, 4th edition, Praeger Publishers.
- Williams Daniel R., 2002, "United States Supreme Court." *Encyclopedia of Crime and Punishment*, SAGE Publications. 15 Sep. 2009. http://sage-ereference.com/crimepunishment/Article_n438.html.
- Zoller Elisabeth, 2011, «Considérations sur les causes de la puissance de la Cour Suprême des États-Unis et de sa retenue», *Les Nouveaux Cahiers du Conseil constitutionnel*, vol. 4 (N° 33), pp. 231-251, Available at: www.cairn.info/revue-nouveaux-cahiers-conseil-constitutionnel-2011-4-page-231.htm